

۱۴

نبرد سرخوشت؛

آنسوی خیابان

مجموعه پیام‌های تبیینی پیرامون
جنگ دوم اسرائیل و آمریکا با ایران





 payamenehzat.ir

 @ paiaamenehzat

فهرست

۴	پیام اول	جامعه ما طیفی است و روایت‌های قطبی از آن سیاسی است.
۵	پیام دوم	طیف انقلابی در کنار حضور میدانی می‌باید همراه‌کردن طیف میانه را در اولویت قرار دهد.
۶	پیام سوم	زیرساخت اعتقادی و هویتی طیف میانه بسیار نزدیک به طیف مذهبی-انقلابی است.
۷	پیام چهارم	ذهنیت طیف میانه در قربانی بودنشان در جنگ به دلیل ناآگاهی از منطق طرفین جنگ است.
۸	پیام پنجم	خروج آمریکا از خلیج فارس مقدمه شکوفائی ایران است.
۹	پیام ششم	امروز می‌توان به جامعه اثبات نمود که ریشه خصومت‌ها علیه ایران تلاش برای تسلط بر نفت است.
۱۰	پیام هفتم	مطالبه اصلی طیف میانه، پایان دادن به چرخه بی‌ثباتی در جامعه است.
۱۱	پیام هشتم	ما دنبال ماجراجویی نیستیم!
۱۲	پیام نهم	بخشی از ذهنیت طیف میانه نیاز به بازخوانی مواجهه ایران با آمریکا در بیست سال گذشته دارد.
۱۳	پیام دهم	وقوع جنگ در حین مذاکره، اقناع‌کننده طیف زیادی از جامعه نسبت به حقانیت ایران شده است.
۱۴	پیام یازدهم	بیان دستاوردهای پساجنگ، ذهنیت طیف میانه را با رویکرد مقاومت همراه می‌کند.
۱۵	پیام دوازدهم	پوچ بودن وعده کمک‌رسانی آمریکا برای آزادی، با کشتار غیرنظامیان به اثبات رسیده است.
۱۶	پیام سیزدهم	نباید تصور عمومی این باشد که انگیزه ایران برای تداوم جنگ، صرفاً خون‌خواهی است.
۱۷	پیام چهاردهم	خسارت‌های مادی جنگ از مسیرهای مختلف به‌ویژه دریافت غرامت جبران خواهد شد.

جامعه ما طیفی است و روایت‌های قطبی از آن سیاسی است.

در سال‌های گذشته یکی از روایت‌هایی که درباره جامعه ایران ساخته می‌شد، تصویر دو اردوگاه روشن «موافقان نظام» و «مخالفان نظام» تقسیم شده است. این روایت، هرچند در ادبیات رسانه‌ای و سیاسی بسیار بازتولید شد، اما با واقعیت پیچیده جامعه ایران تطابق نداشت و در آن یک ساده‌سازی مفرط برای اثرگذاری بر رفتار جامعه وجود داشت، چرا که جامعه‌ای با پیشینه تاریخی و تمدنی عمیق، تنوع فرهنگی گسترده و لایه‌های متعدد هویتی، به‌سختی در قالب چنین



دوقطبی سخت و صلبی قابل توضیح است.

در وقایع اخیر و جنگ‌های پیش آمده، باز دوباره روایت تازه‌ای در حال شکل‌گیری است که می‌کوشد جایگزین آن دوگانه قدیمی شود. در این چارچوب جدید، جامعه نه به موافقان و مخالفان نظام، بلکه به دو قطب جدید شامل اقلیتی جنگ‌طلب و ایدئولوژیک - چه در میان موافقان و چه در میان مخالفان نظام - و از سوی دیگر اکثریت مردمی که دغدغه اصلی‌شان زندگی، ثبات و پرهیز از جنگ است می‌شود.

جامعه ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. نگرش‌های اجتماعی در ایران در امتداد یک پیوستار گسترده توزیع شده‌اند. در میان همان مردمی که معمولاً از آنان به‌عنوان «اکثریت خواهان زندگی» یاد می‌شود، می‌توان طیف‌های مختلفی از دیدگاه‌های مخالف و موافق جنگ را مشاهده کرد.

آنچه اغلب در روایت‌های رسانه‌ای به‌عنوان «دو قطب جدید جامعه» ترسیم می‌شود، بیشتر حاصل برجسته‌شدن صداهای تند در فضای عمومی و رسانه‌ای است که اجازه بازتاب توزیع واقعی نگرش‌ها در بطن جامعه را نمی‌دهد. اکثریت خاموش جامعه یک قطب میانه در میان قطب‌های به اصطلاح تندرو نیست، بلکه مجموعه‌ای متنوع از افراد با ترجیحات متفاوت است که ریشه‌های فرهنگی و تاریخی مشترک و درعین حال ویژگی‌های خاص خود را نیز دارند.

طیف انقلابی در کنار حضور میدانی می باید

همراه کردن طیف میانه را در اولویت قرار دهد.

این روزها، در میانه رویارویی بی سابقه و تاریخی ایران با محور آمریکا و اسرائیل، خیابانها و میداین کشور شاهد حضور پرشور و حماسی مردم انقلابی است. این حضور میدانی، قطعاً نقطه قوت و قلب تپنده مقاومت ملی است؛ اما برای پیروزی در یک جنگ ترکیبی و تمام عیار، تلاش برای همراه سازی بیشتر طیف های مختلف مردم لازم است.

واقعیت امروز میدان نبرد نشان می دهد که ماشین جنگی و رسانه های دشمن، پیش از آنکه زیرساخت های نظامی ما را هدف قرار دهد، انسجام اجتماعی و روان عمومی جامعه را نشانه رفته است. در چنین مختصات، جریان انقلاب برای حفظ ایران، مأموریتی در کنار حضور در خیابان دارد و آن تلاش برای اقتناع و همراه سازی حداکثری اقشار و طیف میانه مردم است.

طیف میانه جامعه که بخش عمده ای از طبقه متوسط را تشکیل می دهد که با جمهوری اسلامی خصومت ندارد اما نیاز به روشنگری و آگاهی و شناخت صحیح از صحنه دارد. این طیف با شعارهای صرفاً حماسی و ادبیات درون گروهی همراه نمی شود. جریان انقلاب باید با ارتباط و زبان گفتگوی مناسب که بر عقلانیت و منافع ملی استوار باشد، با این قشر از مردم صحبت کند. تبیین درست منطق حاکمیت و در مقابل افشای نقشه و نیت های خصمانه دشمن با مدرک و اسناد متقن، صحنه را برای هر بیننده منصفی روشن و شفاف خواهد کرد. تجمعات شبانه در خیابان نیز خودش فرصتی استثنایی است. بخشی از این طیف در این تجمعات حضور پیدا می کنند و مستمع این برنامه ها هستند.

از سوی دیگر، در شرایطی که کشور درگیر جنگ است، اصرار بر دوقطبی های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پیشین، یک خطای راهبردی و بازی مستقیم در پازل عملیات روانی دشمن است. پیام جریان میدانی باید این باشد که امروز سپر بلای تمام ایرانیان، با هر ظاهر، سلیقه و عقیده ای است. این آغوش باز، بزرگ ترین پاتک به جنگ شناختی دشمن محسوب می شود که به دنبال یارگیری از این قشر و سپر سازی از آنها برای آشوب های تروریستی خود است.

همچنین بستر نقش آفرینی و مشارکت این قشر در برنامه ها و تجمعات نیز باید به خوبی فراهم شود. جریان انقلاب باید به جامعه نشان دهد که مدل های متنوع مقاومت طیف میانه را به رسمیت می شناسد و ارج می نهد. جریان انقلاب باید این پیام را مخابره کند که نیازی نیست همه شبیه هم فکر کنند یا ظاهر یکسانی داشته باشند، حتی حفظ چرخه زندگی روزمره، خود بالاترین سطح از مقاومت غیرنظامی است.

زیرساخت اعتقادی و هویتی طیف میانه بسیار نزدیک به طیف مذهبی- انقلابی است.

در فضای رسانه‌ای امروز، تصویری از جامعه ایران در حال بازتولید است که می‌کوشد مردم را به دو گروه پایبند به دین و آرمان‌های انقلاب اسلامی و در برابر آنان، گروه میانه که گویا از این ارزش‌ها فاصله گرفته است، تصویر و روایت کند. اما این تصویر، با واقعیت فرهنگی و تاریخی ایران سازگار نیست.

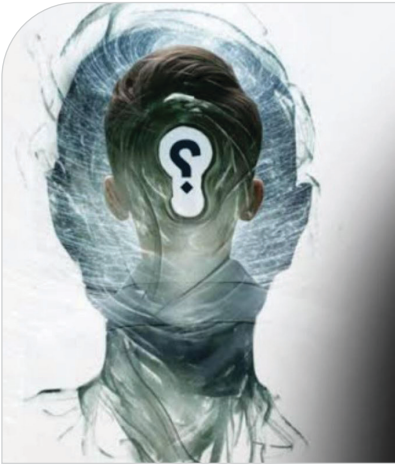
ایرانیان، جامعه‌ای با بنیان تمدنی و فرهنگی عمیق هستند. در طول قرن‌ها، دیانت، اخلاق، معنویت و حس عدالت‌خواهی در تاروپود زندگی ایرانیان به صورت‌بخشی از زیست‌جهان فرهنگی آنها تنیده شده است. انقلاب اسلامی نیز در همین بستر فرهنگی ریشه گرفت و در امتداد همان سنت تاریخی ایمان، عدالت‌خواهی و کرامت انسانی واقع شد امتداد طبیعی حافظه فرهنگی جامعه بود، از همین رو، هویت دینی و انقلابی در جامعه ایرانی پدیده‌ای وارداتی یا تحمیلی نبوده و نیست.

طیف میانه جامعه- اکثریت مردم ایران- دقیقاً در همین امتداد تاریخی قرار دارد. آنان ممکن است از نظر سیاسی یا اجتماعی مواضع معتدل‌تری داشته باشند، اما این اعتدال به معنای گسست از دین یا ارزش‌های انقلابی نیست. بلکه این وضعیت برای یک جامعه نشان از نرمال بودن آن دارد. جامعه ایرانی در یک بلوغ فرهنگی با ایجاد تعادل میان آرمان و واقعیت، یک تعادل اجتماعی و تاریخی میان آنها برقرار کرده است. در کنش روزانه مردم، مفاهیمی چون صداقت، عدالت، حرمت انسان، خیر عمومی و مسئولیت جمعی، همچنان ریشه در باورهای دینی و آرمان‌های انقلاب دارد، هرچند در قالب‌های آرام‌تر و زمینی‌تر بیان می‌شود.

تحلیل جامعه ایران با مدل‌های دو قطبی «دینی و غیردینی»، «انقلابی و غیرانقلابی» یا «ایدئولوژیک و سکولار»، نتیجه‌ای نادرست به بار می‌آورد. جامعه ایران یک پیوستار اعتقادی و فرهنگی است که در آن اکثریت معتدل، نه در حاشیه نظام ارزشی انقلاب، بلکه در مرکز آن قرار دارند. آنچه در بعضی روایت‌های رسانه‌ای به عنوان فاصله یا شکاف توصیف می‌شود، در واقع تفاوت در شیوه زیست و بیان ایمان است، نه در اصل باور.

پیوستگی فرهنگی ایران در طول تاریخ، نشان می‌دهد که ریشه باورهای دینی و آرمانی، هنوز در عمق حیات اجتماعی حضور دارد؛ فقط زبان و سبک بیان آن متحول شده است. شناخت این واقعیت طیفی، شرط فهم درست جامعه ایران است؛ جامعه‌ای که اعتدال آن، نه نشانه فاصله از ایمان، بلکه نتیجه تاریخی ایمان پخته و فرهنگ زنده ایرانی است.

ذهنیت طیف میانه در قربانی بودنشان در جنگ ایران و آمریکا به دلیل ناآگاهی از منطق طرفین جنگ است.



ادبیات قربانی بودن و احساس تظلم از سوی بخشی از آحاد جامعه ایران و اینکه در وسط یک معرکه به شکلی ناخواسته و خارج از اداره‌شان قرار گرفته‌اند، آثاری نامطلوبی دارد. مهم‌ترین اثر آن، احساس انفعال و نوعی ناامیدی و در نهایت، انتظار غیرفعال است؛ به عبارت دیگر بخشی از جامعه ما را از کنشگری و همدلی تمام‌عیار خارج می‌سازد. اما مهم‌تر از آن، پرداختن به مناشی این ذهنیت این طیف است. مهم‌ترین عامل شکل‌گیری این ذهنیت، فقدان آگاهی تفصیلی این طیف به منطق مواجهه بین ایران

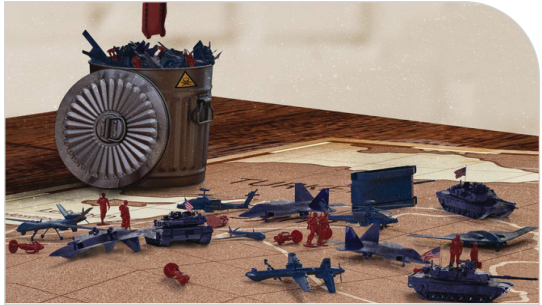
و آمریکاست. منطق آمریکا منطق سلطه و سردمداری نظام سلطه و تعریف منافع ملی خویش در ورای مرزهایش تا اقصی نقاط دنیا و تا عمق کشورهای دیگر است. منطق ایران هم عدم‌پذیرش آن و ضرورت استقلال هر کشور و تصمیم مستقل بر اساس منافع ملی خود است. این دو منطق در عالم واقع به همین دو سطر تمایز و دو گزاره صرف خلاصه نمی‌شود. این دو منطق در میدان واقعیت، خود را می‌گسترانند، به تقابل با هم می‌پردازند، موقعیت‌هایی خلق می‌کنند و ادبیات متناسب با خود را توسعه می‌دهند.

عدم توجه به اصل این دو منطق و تبعات آن دو در میدان واقعیت و مواجهات تاریخی، عامل اصلی شکل‌گیری این ذهنیت است که دو سوی این میدان باعث شده این طیف فکر کنند: «ما طیفی هستیم که در وضعیتی ناخواسته و نامطلوب در میانه قرار گیریم!»

پاسخ واضح به این نگاه آن است که وقتی شما با ظلم و سلطه‌خواهی مواجه می‌شوید، چاره‌ای جز دفاع و مقاومت نداری و این دفاع و مقاومت دیگر در میانه نیست؛ بلکه در نقطه مقابل سلطه‌خواهی است. این همان منطقی است که دوگانه آن را امیرمؤمنان علیه السلام ترسیم کرده است که برای ظالم دشمن و برای مظلوم یاری‌گر باش! حال در خطاب به این ذهنیت باید گفت: آیا شما با تبعیت از حضرت امیر علیه السلام اساساً می‌توانید در میانه قرار بگیرید و آیا واقعاً میانه‌ای وجود دارد؟!

خروج آمریکا از خلیج فارس مقدمه شکوفائی ایران است.

چند دهه حضور مستمر و استعماری آمریکا در خلیج فارس از طریق تأسیس انواع پایگاه‌های نظامی و ناوگان پنجم آمریکا در بحرین و اعزام ناوهای هواپیمابر به این منطقه برای انواع جنگ‌های نظامی، همواره اهرمی برای فشار امنیتی و نظامی علیه ملت‌های مسلمان، جریان‌های مقاومت و



جمهوری اسلامی ایران بوده است. حضور استعماری آمریکا در خلیج فارس، حتی به اهداف اقتصادی نیز مرتبط است و اهرمی برای کنترل اعمال تحریم‌ها و مدیریت منابع به سود آمریکا است. همچنین حضور آمریکا در خلیج فارس، یکی از دلایلی است که کشورهای حاشیه خلیج فارس به آن اعتماد کرده و امنیت و توسعه خود را به او وابسته می‌دانند و در برابر آن مجبورند موضعی خصمانه علیه فلسطین، جریان‌های مقاومت و جمهوری اسلامی اتخاذ کنند. به این جهت، خروج آمریکا از خلیج فارس، می‌تواند همه این معادلات را به هم زده و تصویر امنیت‌بخش آمریکا در منطقه را از بین ببرد، تسلط آمریکا بر منابع انرژی را زائل سازد و اقتدار ژئوپلیتیک ایران بر خلیج فارس از جمله تنگه هرمز را به نحوی تضمین کند که منافع جمهوری اسلامی تأمین شود. خروج آمریکا از خلیج فارس، مقدمه‌ای است برای حضور آزادانه ایران در معادلات منطقه که ما را به کشور تعیین‌کننده در امنیت کشورهای خلیج فارس تبدیل می‌کند. همچنین طی این فرایند، ایران به کشوری امن و قابل اعتماد برای همکاری‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های حوزه انرژی تبدیل می‌شود. در نتیجه با حذف آمریکا، شاهد تغییر رفتار راهبردی کشورهای حاشیه خلیج فارس خواهیم بود و عمق ژئوپلیتیک ایران دوچندان می‌شود و در مجموع منطقه به یک نظم امنیتی - اقتصادی بومی و ضد استعماری دست خواهد یافت.

امروز بیش از هر زمان دیگری می توان به جامعه اثبات نمود که ریشه خصومت ها علیه ایران تلاش برای تساط بر نفت است.



آمریکا پس از تجاوز آشکار به ونزوئلا و اعزام نیروهای دلتافورس خود به آنجا، رئیس جمهور قانونی ونزوئلا را دزدید و بدون هیچ سانسوری، پوشش رسانه ای نیز داد و صریحاً اعلام کرد که منافع آمریکا باید تأمین شود و به جهت همسوسازی دولت ونزوئلا با آمریکا، این عملیات ربایش انجام شده است. تجاوز آشکار او با امضای قراردادهای مرتبط با تصاحب حقوق و منافع مرتبط با منابع نفت و انرژی ونزوئلا به سرانجامی رسید که آمریکا بدان رضایت داد. این آخرین و نزدیک ترین نمونه تجاوز آمریکا به خاک و قانون یک کشور است که

نشان می دهد هدفش، جز غارت منابع آن کشور نبوده است. تاریخ ایران نیز تجربه های گوناگونی در این حوزه دارد که استعمارگران من جمله آمریکا چگونه نفت آن را غارت می کردند و ملت ایران را تحقیر می کردند و حتی امثال مصدق را چگونه زمین گیر کردند. به هر حال امروز بیش از هر زمان دیگری روشن شده است که یکی از اهداف راهبردی آمریکا در جنگ با ایران، تصاحب منابع انرژی و نفت و گاز آن است و ایالات متحده علی رغم حضور گسترده استعمارگرانه خود در خلیج فارس، به ایران نیز چشم طمع داشته و این جنگ را آغاز کرده است و ابایی از اعلام علنی آن نیز ندارد. اما علاوه بر خود منابع انرژی در ایران، این سرزمین دارای موقعیت ژئوپلیتیکی بسیار حائز اهمیتی است که طی این جنگ نشان داد می تواند در پیوند تنگاتنگی با بازار انرژی در تمام جهان باشد؛ لذا مشخصاً یکی از اهداف تجاوز آمریکا، دستیابی به چنین جغرافیایی است که با تصاحب آن بتواند توازن بازارهای انرژی را در دستان خود نگه دارد و به اهرمی برای اعمال قدرت در انواع حوزه های بین المللی تبدیل کند؛ لذا این موضوعی مستقل از خود منابع نفت و گاز و غیره در ایران است که اهمیتی راهبردی برای دشمن دارد.

مطالبه اصلی طیف میانه، پایان دادن به چرخه بی ثباتی در جامعه است.

در بسیاری از روایت‌های رسانه‌ای درباره جامعه ایران، تصویری شکل گرفته است که گویی افکار عمومی میان دو قطب متقابل تقسیم شده است: گروهی که بر ادامه تقابل با آمریکا تأکید دارند و گروهی که خواهان پایان فوری این تقابل اند. اما این تصویر دوقطبی، مانند بسیاری از بازنمایی‌های رسانه‌ای، با واقعیت پیچیده جامعه ایران هم‌خوانی کامل ندارد. در میان این دو روایت پرخاش، واقعیت مهم‌تری وجود دارد که کمتر دیده می‌شود: مطالبه طیف میانه جامعه برای پایان دادن به چرخه فرساینده جنگ و صلح و رسیدن به یک وضعیت پایدار و قابل اتکا است.

طیف میانه جامعه ایران - که بخش بزرگی از افکار عمومی را در بر می‌گیرد - مسئله را صرفاً در قالب «جنگ یا صلح» نمی‌بیند. دغدغه اصلی این طیف، بیش از آنکه به یک تصمیم لحظه‌ای درباره تقابل یا مصالحه مربوط باشد، به تداوم وضعیت بی‌ثباتی بازمی‌گردد؛ وضعیتی که در آن جامعه در چرخه‌ای از تنش، آرامش موقت و بازگشت دوباره به بحران قرار می‌گیرد. آنچه برای این بخش از جامعه فرساینده است، نه فقط احتمال جنگ، بلکه بلا تکلیفی ممتدی است که اقتصاد، سیاست و زندگی روزمره مردم را در حالت انتظار نگه می‌دارد.

در واقع، مسئله برای طیف میانه «پایان دادن به یک پرونده تاریخی» است؛ یعنی رسیدن به نقطه‌ای که در آن رابطه ایران و آمریکا از حالت منازعه دائمی خارج شود و تکلیف آن برای دوره‌ای قابل پیش‌بینی مشخص شود. این نگاه ریشه در تجربه تاریخی زیست جامعه ما دارد که در دهه‌های گذشته بارها میان تنش و آرامش نسبی در نوسان بوده و هزینه‌های اقتصادی و روانی این نوسان را در زندگی روزمره خود احساس کرده است.

براین اساس مطالبه اصلی طیف میانه را نمی‌توان به سادگی در قالب «طرف‌داری از جنگ» یا «طرف‌داری از سازش» توضیح داد. آنچه این طیف جست‌وجو می‌کند، پایان دادن به چرخه‌ای است که در آن بحران حل نمی‌شود، بلکه صرفاً به تعویق می‌افتد و در مقاطع مختلف دوباره سر بر می‌آورد. جامعه‌ای که به ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و امکان برنامه‌ریزی برای آینده نیاز دارد، طبیعی است که بیش از هر چیز از استمرار چنین چرخه‌ای نگران باشد.

در پس هیاهوی روایت‌های دوقطبی، بخش بزرگی از جامعه نه در پی تشدید تقابل است و نه صرفاً به دنبال توافقی مقطعی؛ بلکه خواهان خروج از وضعیت بلا تکلیف و دستیابی به ترتیبی پایدار است، چه با جنگ این امر محقق شود و چه با توافق و یا ترکیبی از آنها.

مادانبال ماجراجویی نیستیم!



پیشینه ایران حتی پس از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که ایران هیچ‌گاه آغازگر ماجراجویی نبوده است. ما بعد از انقلاب هنوز به ساخت کشور نپرداخته بودیم که درگیر جدایی‌طلبی به تحریک مأموران سیا و ساواکی‌ها شدیم. سفارتشان را به کانون کودتا تبدیل کردند. برای حل و فصل مسئله گروگان‌ها با آن‌ها در الجزایر توافق کردیم؛ اما هیچ‌یک از تعهدات خود را عمل نکردند. بعد با چراغ‌سبز آمریکا جنگی هشت‌ساله

را بر ما تحمیل کردند. آواکس‌های آمریکایی قبل از بسیاری عملیات‌های ما اطلاعات تحرک ما را در اختیار صدام قرار دادند و گاه منجر به شهادت جمع کثیری از غیور مردان مدافع کشور شدند. تجهیز مکرر صدام با انواع سلاح‌ها برای تمام‌نشدن سریع جنگ با ایران هم وجود داشت. جنگ نفت‌کش‌ها را به راه انداختند تا نتوانیم هیچ نفتی صادر کنیم. پرواز مسافری ما را با ۲۹۰ سرنشین هدف قرار دادند و بعد به فرمانده ناو شلیک‌کننده مدال دادند. علاوه بر تحریم‌هایی که تقریباً از ۱۳۵۸ بر ما تحمیل کردند (ممنوعیت خرید نفت و واردات از ایران)، قانون داماتو (۱۳۷۵)، تحریم‌های ثانویه (دوران اوباما)، کاتسا و ... را یکی پس از دیگری علیه ما تصویب و اجرا نمودند.

وقتی وارد مذاکرات جدی برجامی شدیم و توافق انجام شد، خود اوباما تحریم‌های جدیدی علیه ما تصویب کرد و بعد ترامپ از برجام خارج شد و به اروپایی‌ها هم اجازه نداد که کوچک‌ترین تعامل مالی و بانکی با ما داشته باشند. در میانه مذاکرات دوباره هسته‌ای، دو بار به ما حمله شده است. در هر دو بار همه چیز بین رژیم صهیونی و آمریکا هماهنگ شده است. آنچه که به خوبی نشان‌دهنده ماجراجو نبودن ایران در این پیشینه است توییتی است که اخیراً ایران را دولتی بسیار اخلاق‌مدار خوانده است؛ دولتی که می‌توانست بسیار پیش‌تر از این از ابزار انسداد تنگه هرمز برای فشار بر غرب استفاده کند و هیچ‌گاه چنین نکرده بود!

بخشی از ذهنیت طیف میانه نیاز به بازخوانی مواجهه ایران با آمریکا در بیست سال گذشته دارد.

جریان انقلاب برای همراهسازی طیف میانه با یک گره ذهنی بزرگ روبرو است. بخشی از طبقه متوسط جامعه، تحت تأثیر سالها عملیات روانی و بمباران رسانه‌ای، این‌گونه می‌پندارند که وضعیت جنگی و بحران‌های تحمیل شده، نتیجه مستقیم لجاجت‌های ایدئولوژیک و عدم انعطاف تهران در نظام بین‌الملل است. باز کردن این گره شناختی و اصلاح این ذهنیت، نیازمند یک تبیین مستدل، تاریخی و دور از شعارزدگی است که در آن، کارنامه چهل‌ساله مواجهه ایران و آمریکا برای طیف میانه بدون سانسور و باتکیه بر عقلانیت بازخوانی شود. نخستین گام در این بازخوانی، اثبات این واقعیت عینی است

که ایران در طول چهار دهه گذشته، آغازگر و مقصر اصلی تداوم این تنش فرسایشی نبوده است. جریان تبیین‌گر باید با حوصله و استناد به حافظه تاریخی جامعه، نشان دهد که جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف، روش‌ها و الگوهای متنوعی از همگرایی، تنش‌زدایی و حتی همکاری مقطعی را آزموده است. از همکاری‌های غیرمستقیم در بحران‌های منطقه‌ای نظیر مسئله افغانستان تا مذاکرات طولانی‌مدت، اعتمادسازی‌ها و در نهایت امضای توافق‌نامه‌های بین‌المللی نظیر برجام که با بالاترین سطح از شفافیت و محدودیت‌پذیری همراه بود، همگی نشان‌دهنده حسن‌نیت و تلاش برای یافتن یک نقطه تعادل بوده است. اما در سوی مقابل، پاسخ سیستم حاکمیتی آمریکا به این انعطاف‌ها، همواره با نقض عهد، قراردادن نام ایران در محور شرارت، خروج یک‌جانبه از معاهدات و تشدید تحریم‌های فلج‌کننده همراه بوده است. این تاریخچه ثابت می‌کند که بن‌بست موجود، نتیجه ذات پیمان‌شکن و سلطه‌جوی طرف مقابل است.

دومین محور کلیدی در اصلاح این ذهنیت، پرده‌برداری از ماهیت واقعی بهانه‌های غرب است. طیف میانه باید با این استدلال منطقی مواجه شود که تمرکز آمریکا بر پرونده هسته‌ای یا توانمندی‌های موشکی، تنها یک سرپوش تاکتیکی است و مسئله اصلی ابداً این موارد نیست. آن‌ها به دنبال بازپس‌گیری جایگاه هژمونیک و سلطه مطلق پیش از انقلاب بر منابع، جغرافیا و اراده سیاسی ایران هستند و اگر امروز ایران تمام زیرساخت‌های دفاعی و علمی خود را نیز تسلیم کند، ماشین بهانه‌جویی دشمن متوقف نخواهد شد و پرونده‌های دیگری را برای اعمال فشار جایگزین خواهد کرد.



وقوع جنگ در حین مذاکره، اقناع کننده طیف

زیادی از جامعه نسبت به حقانیت ایران شده است.



وقوع جنگ دقیقاً در میانه مذاکرات دیپلماتیک، به جای آنکه باعث ایجاد یأس یا شکاف در داخل شود، حقایق صحنه را بدون واسطه برای افکار عمومی جامه روشن ساخت. شروع درگیری در شرایطی که هیئت های دیپلماتیک همچنان در حال گفتگو بودند، قوی ترین سند برای اثبات عدم جنگ طلبی جمهوری اسلامی است. طیف میانه که همواره نگران بود مبادا الحاجت یا ماجراجویی در داخل، کشور را به ورطه جنگ بکشاند، با چشمان خود دید که ایران تا آخرین لحظه برای حفظ صلح و امنیت در میز مذاکره حاضر بود. این در حالی اتفاق افتاد که تجربه تلخ جنگ ۱۲ روزه نیز با مذاکرات گره خورده بود و فریب کاری

دشمن و استفاده پوششی آن از مذاکرات برای غافلگیری ایران، امری بود که در اظهارات دشمنان نیز به وضوح بیان شده بود، اما ایران برای بار دوم نیز، مسیر دیپلماسی را قطع نکرد و دست به ماشه و مترصد، در این مذاکرات حاضر شد و با شکست آن نیز، با اقتدار کامل برخورد کرد.

در نقطه مقابل، این آغاز جنگ، پرده از چهره واقعی و غیرعقلانی دولت ترامپ برداشت. رئیس جمهور ماجراجوی آمریکا که برخلاف هشدارهای کارشناسان نظامی و راهبردی بین المللی مبنی بر تبعات فاجعه بار درگیری با ایران، دست به این قمار زد، مقصر اصلی این جنگ از طرف افکار عمومی شناخته شد. این تضاد آشکار میان عقلانیت تهران و جنون جنگ افروزی واشنگتن، وجدان بیدار جامعه را برای دفاع یکپارچه قانع کرده است.

سال ها، بخشی از جامعه گمان می کرد که اگر ایران کمی بیشتر انعطاف نشان دهد، سایه بحران برای همیشه دور خواهد شد. اتفاقات اخیر، یک تجربه عملی برای رد این گزاره بود. به گواه کارشناسان مستقل و حتی غربی، ایران در دور اخیر مذاکرات انعطاف های معنادار و منطقی از خود نشان داد تا بهانه ای برای بن بست باقی نگذارد. اما آنچه رخ داد ثابت کرد که مدل مدنظر ترامپ، اساساً مذاکره نبود، بلکه صرفاً به دنبال اجرای یک مراسم تسلیم و دیکته کردن شروط یک جانبه بود. وقتی این رویه با آغاز جنگ به اوج رسید، جامعه به روشنی دریافت که آمریکا اساساً به دنبال توافق نبوده است.

امروز، طیف میانه با پوست و استخوان درک کرده است که جنگ فعلی، محصول تندروری ایران نیست، بلکه نتیجه اجتناب ناپذیر ایستادگی در برابر یک متجاوز غیرمنطقی و فریبکار است که سال ها به در رؤیای بازپس گیری ایران از مردم آن و چپاول منابع آن برای خود است.

بیان دستاوردهای پسا جنگ، ذهنیت طیف میانه را بیش از پیش با رویکرد مقاومت همراه می‌کند.

آغاز جنگ نظامی آمریکا و رژیم صهیونی علیه ایران و بمباران‌های گسترده آنها در سطح شهرها، چیزی نیست که به تفکیک گروه‌های اجتماعی انجام شود، لذا آحاد ملت آن را به شکلی یک دست تجربه کرده‌اند. آحاد ملت در این جنگ صدمه دیده‌اند و تک‌تک مردم اضطراب برآمده از آن را تجربه کرده‌اند.



این حس مشترک در آنها، واکنشی مشترک را نیز برمی‌انگیزد و آن مقاومت است؛ لذا در این لحظه، جنسی از مقاومت در جامعه ایرانی شکل می‌گیرد که برآمده از لمس تجربی دشمنی آمریکا و رژیم صهیونی با آحاد همین ملت است. اینجا طیف میانه که همواره در شک و تردید نسبت به مواضع دو طرف انقلابی و ضدانقلابی بوده است، می‌تواند دلایل موجه‌تری برای دفاع از جمهوری اسلامی به مثابه وطن پیدا کند و دلایل روشن‌تری برای دشمنی با آمریکا و رژیم صهیونی به مثابه نیروهای تجاوزگر و استعمارطلب بیابد. از این حیث، در تداوم مسیر جمهوری اسلامی پس از جنگ و دستاوردهای پسا جنگ، رویکرد مقاومت امکان عمومی‌تر شدن پیدا خواهد کرد و طیف میانه در جامعه، فرصت بیشتری را به ساختارهای جمهوری اسلامی خواهند داد تا نواقص خود را جبران کند و مسیر پیشرفت را پیدا کند. همچنین با قدرت‌یابی ایران در منطقه پس از جنگ و ملموس شدن آثار پیشرفت برآمده از مقاومت که اقتضای حتمی پیروزی در نبرد منطقه‌ای است، همراهی عمومی طیف میانه با رویکرد مقاومت دوچندان خواهد شد. اما ضروری است که این ظرفیت برآمده از عقلانیت اجتماعی ملت ایران توسط دولت‌ها و ساختارهای حکمرانی کشور مغتنم شمرده شود و فراتر از تشکرهای لسانی، از ظرفیت آحاد ملت در پویایی بخشی به حکمرانی و پیشرفت کشور کمک بگیرند تا کشور شاهد جهشی در مسیر پیشرفت باشد.

پوچ بودن وعده کمک رسانی آمریکا برای آزادی مردم ایران، با کشتار غیرنظامیان به اثبات رسیده است.



در عرصه روابط بین الملل، بارها دیده شده است که میان «شعار» و «عمل» فاصله ای عمیق وجود دارد. قدرتهایی که خود را مدافع آزادی و حقوق ملت ها معرفی می کنند، در عمل رفتاری معکوس نشان می دهند. تجربه های متعدد نشان داده است که حمله به زیرساخت های غیرنظامی، هدف قراردادن مردم بی دفاع یا اعمال تحریم های کورکورانه، کمترین تناسبی با ادعای حمایت از آزادی و انسان دوستی ندارد. ماهیت واقعی آمریکا به عنوان رأس استکبار جهانی که با شعار «آزادی مردم ایران» آغاز به مداخله نظامی و تجاوز به حریم ایران کرد، خیلی زود آشکار شد. حمله نظامی گسترده، کشتار کودکان و غیرنظامیان، آسیب به زندگی روزمره

مردم و ایجاد هرج و مرج اجتماعی، نشان می دهد که پشت این شعارها، اهداف ژئوپلیتیکی و منافع اقتصادی مثل تسلط بر نفت نهفته است، نه دغدغه آزادی انسان ها.

امروز دیگر مردم دریافتند که کمک وعده داده شده، نه برای رهایی بلکه برای تسلط است. وقتی ابزار «آزادی» به اسلحه و تحریم تبدیل شود، دیگر نمی توان از نیت خیر سخن گفت. در چنین شرایطی، مشروعیت گفتار فرومی ریزد و تنها تناقض میان گفتار و رفتار به جا می ماند. این تجربه به ما یاد داد که در تحلیل رفتار قدرتهایی مثل آمریکا، باید از سطح شعار فراتر رفت و به عمل نگاه کرد. در جهانی که منافع بر گفتار غلبه دارد، آزادی واقعی را ملت ها با اتکای به خود و آگاهی جمعی می سازند، نه با وعده های بیرونی.

نباید تصور عمومی این باشد که انگیزه ایران برای تداوم جنگ، صرفاً خون خواهی است.

اکنون که دشمن دوباره در میانه مذاکرات به ما حمله کرده و رأس هرم سیاسی و رهبر کشور را همراه با جمعی از مهم ترین فرماندهان به شهادت رسانده و این هجوم با همراهی مستقیم و مباشر آمریکا و رژیم صهیونی انجام شده، اجماعی جدی در کشور شکل گرفته است که باید قدرتمندانه با دشمن مقابله کرد و اجازه تسخیر ایران و پیامدهایی مانند تجزیه را نداد. اما با توجه به اینکه در تبیین ضرورت دفاع و ضرورت مواجهه با دشمن علل مختلفی ذکر می شود باید مراقب بود که گفتمان غالب صرفاً به سمت وسوی خون خواهی نرود.

طبیعی است که بخشی از ادبیات درست پشتیبان این دفاع ما حتماً خون خواهی و انتقام بابت خون های به ناحق ریخته نه تنها رهبر و فرماندهان



بلکه دختران و کودکان و عموم شهروندان عادی ایرانی است. اما غلبه صرف این ادبیات برخی تباذره های ناخواسته را در نزد طیفی از مردم کشور ممکن است برجسته کند. طیفی که گاه اعتراضاتی جدی به وضع کشور داشته، هم زمان متأثر از فضا سازی پیوسته دشمنان در شبکه های اجتماعی و رسانه های آنان طی این سالیان بوده اند. به خصوص که این تأثرات به صرف مجاز دانستن دفاع از کشور به خاطر دیدن واقعیت عریان حمله و ددمنشی دشمن در این ایام پاک نخواهد شد و امکان تصویر سازی مجدد متکی بر همین تأثرات دوباره وجود دارد.

از این رو از آنجاکه در ادبیات انتقام و خون خواهی ممکن است نوعی عقده گشایی صرف در برخی ذهنانی تصویر شود، در نتیجه کل عملیات منطقی و منظم و توأم با طراحی فعال و روزآمد دفاعی ما در نزد ایشان یک عملیات کور - ولو به لحاظ شروع، صحیح و قابل دفاع - جلوه کند. شکل گرفتن چنین تصویری باعث تردید و سکوت و عدم همراهی فعال صاحبان این ذهنیت ها خواهد شد؛ لذا در عملیات تبیینی یا باید علاوه بر ادبیات انتقام، ادبیات دفاع و عقب راندن دشمن تا سرحد عدم تکرار چرخه مذاکره - هجوم - بازسازی ذکر شود یا ادبیات انتقام توسعه یافته، حاوی این معانی گردد.

خسارت‌های مادی جنگ از مسیرهای مختلف به‌ویژه دریافت غرامت جبران خواهد شد.

یکی از نگرانی‌های طیفی که خویش را نه صددرصد مدافع جمهوری اسلامی می‌داند و نه جنگ تحمیلی اخیر از سوی دشمن بر ایران را روا می‌دارد، آن است که علی‌رغم اذعان‌شان به مشروعیت و ضرورت دفاع از کشور، می‌پرسند با هزینه‌های تخریب و تبعات خرابی‌های مادی چه باید کرد؟ بعد از ویرانی‌ها با کدام هزینه می‌توان دوباره ایران را ساخت؟

در این تلقی، تصور شده است که شرایط پس از جنگ دقیقاً مانند شرایط پیش از جنگ خواهد بود. جنگ حاضر جنگی وجودی است که ایران را مجبور به استفاده از همه ظرفیت‌ها از جمله ابزارهای ژئوپلیتیکی مانند تسلط بر تنگه هرمز نموده است؛ همان‌طور که دشمن هم با همه دارایی‌های خود به میدان آمده است. در این شرایط پیروز میدان کسی است که بتواند تاب‌آوری بالایی داشته باشد و با توجه به عمق راهبردی ایران، قدرت آفندی، پشتیبانی مردمی بالا در خیابان‌ها که موجب حیرت دوست و دشمن شده، در دسترس قرارگرفتن و نابودی بسیاری از پایگاه‌های دشمن در منطقه و در مقابل وضعیت استیجاری آمریکایی‌ها در منطقه و عمق اندک راهبردی رژیم صهیونی و ضربه‌پذیری اقتصاد جهانی از تداوم جنگ، بسیاری از ناظران، پیروز نبرد را ایران فرض نموده‌اند. با تحقق این فرض به توفیق ربوبی، عملاً آینده ایران پس‌انگ یک بسیار متفاوت از وضع پیش‌انگ خواهد بود. در وضعیت پس‌انگ، این ایران است که سیادت را بر آب‌راهه هرمز تحمیل خواهد کرد و بخش مهمی از معادلات اقتصاد انرژی و چرخه ارز خارجی که با اقتصاد انرژی پیوند دارد، مطابق خواست ایران گردش خواهد کرد. این وضعیت، فشار دلار و تحریم‌ها را تا حد زیادی بی‌اثر خواهد کرد. به‌علاوه این موقعیت برتر و مشروط شدن پایان جنگ از سوی ایران به دریافت غرامت، در عمل منجر به تأمین هزینه‌های خرابی‌ها و خسارات از سوی دشمنان خواهد شد. این‌که تا هم‌اکنون چندین بار آمریکا خواهان توقف آتش شده، نشانی واضح از شروع معادلاتی جدید با اثرات اقتصادی طولانی و عمیق به نفع ایرانیان دارد.